

"متاسفانه" باید گفت که خشونت سیستماتیک در دین اسلام يك پدیده سنتی است؛ به این معنا که از همان صدر اسلام هم این دین اساساً با اسباب خشونت توانست بر نیمی از جهان قابل زیست آن دوران تفوق یافته، زمینه‌های استمرار حکومت اسلامی را فراهم آورد. و باز هم "متاسفانه" از چند دهه پیش از این، متولیان باصطلاح رفرمیست این مذهب، برای نشان دادن وجه تفریق خودشان از اسلام مصطلح فعلی در حکومت، یا خاطره‌ی تلخ تاریخی ملل تحت سلطه‌ی اسلام، بیش از هر چیز به سرچشمه، متون اصلی، تازینامه، رفتار خود پیامبر و علی استناد کرده‌اند. توجیهشان هم این است که در اصل، اساس و سرچشمه‌ی این مذهب اشکالی وجود ندارد و راه‌هایی، خوشبختی و رسیدن به "تکامل" و "رستگاری" تنها از طریق نوشتن از این سرچشمه‌های اصیل، پاک و منزه میسر است، و آن چه این دین را به جریانی ارتجاعی، ضد آزادی، ضد علم و دانش، ضد کتاب، ضد ترقی، ضد تخصص، ضد پیشرفت، ضد انسان، ضد دگراندیشان، ضد مدنیت، ضد زن و ضد مردم محروم تبدیل کرده است، ساخته و پرداخته‌ی متولیان بعدی این دین و این مذهب است و اگر مثلاً امام زمان غایب ظهور کرده، همان اساس و اصول اسلام اولیه را طرح کند، انگار که مکتب نوینی را عنوان کرده است؛ به همین دلیل هم توسط کسانی نظیر متولیان امروزی اسلام حکومتی، در راه طرح دوباره‌ی دین اسلام اولیه "شهید" می‌شود؛ چرا که چنین متولیان، این مذهب را به دکانی برای دوشیدن مردم تبدیل کرده‌اند، و این شیوه‌ی رفتار، هیچ سنخیتی با رفتار خود پیامبر، علی و سایر راهبران سنتی این مکتب ندارد و بهتر است با "بازگشت به خویشتن" به اصل و سرچشمه بازگردیم و از آن سرچشمه‌ی پویا و جوشان بنوشیم تا اسلاممان در محاصره‌ی این متولیان بعدی شیطان صفت؟ و این "دجالان" بیش از این از دست نروند!

با این تاویل که "از زمان سیدجمال‌الدین اسدآبادی - یعنی صد سال پیش - متوجه شدیم که اسلام، نه آن است که هست. و دریافتیم که در ذهن ما بسیاری از اصول اعتقادی ما و بسیاری از شعائر و عقاید ما، یا مبهم است - مثل آنچه اکنون هست - یا مخلوط است با عناصر خارجی، و یا اصلاً مجهول است، و اصولاً خودش نیست. به‌رحال در این صد سال اخیر همه معتقد شدیم که ما مسلمانان، نیازمند به يك اصلاح عمیق و طرز فکر درست مذهبی هستیم و نیازمند به احیای اسلام و بازگشت به سرچشمه‌ی زلالی که ۱۴ قرن از آن دور شده‌ایم و همین سبب شده است که اسلام، در نظرمان دور و مبهم تجلی می‌کند؟ [به همین دلیل] حساس‌ترین، حیاتی‌ترین و فردی‌ترین مسئولیت ما همین است: تصفیه‌ی طرز فکر مذهبی برای بازگشت به آن "سرچشمه‌ی زلال اسلام اصیل" و بیرون راندن و دور کردن عناصر خارجی" (۴)

و در تاویلی دیگر: "از روزگار سید جمال و محمد عبده و کواکبی و رشید رضا و همفکرانشان - که این شعار [بازگشت به اسلام راستین یا بازگشت به خویشتن اسلامی] در جامعه‌های اسلامی عنوان شد - تا امروز در لحظه لحظه‌ی زندگی ما هر تحوّل که پیش آمده این نیاز نیرومندتر شده است و احساس فوریت تصفیه‌ی طرز فکر مذهبی و اصلاح مذهبمان شدیدتر؛ تا بتوانیم به اسلام اولیه و به آن سرچشمه‌های نخستین و زلال اعتقادات مذهبی خودمان بازگردیم؛ [چرا] که در اسلام، هرگز اصلاح مذهبی به معنی تجدید نظر در مذهب نبوده، بلکه "تجدید نظر در بینش و فهم مذهب" بوده است و "بازگشت به اسلام راستین" و "شناخت حقیقی روح واقعی اسلام نخستین" (۵)

من شخصاً با این پیشنهاد موافقم و به توصیه‌ی این علمای سرچشمه‌ای و "متولیان بازگشت به خویشتن" برای نشان دادن شکل و محتوای دینی که به ادعای این متولیان مدرن، از سرچشمه گل‌آلود شده است؛ به بررسی کوتاهی در همان مبانی سرچشمه‌ای و رفتار بنیانگزاران این مکتب با دگراندیشان، موضوع خشونت، در همین رابطه رفتار با زنان می‌پردازم. از این متولیان هم بسیار سپاسگزارم که چنین پیشنهاد گران‌بهایی را مطرح کرده‌اند تا ما به جای پرداختن [مثلاً] به "علامه" محمد باقر مجلسی، میرداماد، شیخ بهایی، حتا متولیان فقه جعفری، به خود سرچشمه مراجعه کرده، اصل و اساس این مکتب را در برابر آفتاب بگیریم؛ تا تاریکی‌ها و آلودگی‌های آن [به قول این متولیان] کنار زده شده، تصویر واقعی اسلام راستین، اسلام واقعی، اسلام ناب، اسلام حقیقی، انقلاب محمدی، و تشیع علوی و اصیل به نمایش گذاشته شود.

"این‌که گفته می‌شود [که] امام زمان کتاب جدید و دین جدیدی می‌آورد به همین معنی است؛ یعنی اسلام و تازینامه را با همان معانی و مفاهیمی که در صدر اسلام داشت [می‌آورد]. مگر همین الان اگر کسی تازینامه را مستقلاً در

حوزه‌های دینی ما مطرح کند، کار تازه‌ای نکرده است؟ و اگر از اسلام راستین سخن بگویند از دین تازه‌ای سخن نگفته است؟" (۶)

اما تاریخ ثبت شده و مستند این مکتب، همچنین رفتار مقلدین و جانشینان راهبران اصلی این مذهب نشان می‌دهد: آنچه این دین را به خشونت بسیار بسیار غیرمتعارف - حتا در همان دوران اعراب بدوی - بدل کرده است، دستورات دینی صادر شده از سوی پیامبر این دین و کتاب "آسمانی" اش تازینامه، در توجیه اصل قدیمی خشونت است؛ همچنین وعده‌هایی است که از سوی رهبری این مکتب، به شرکت کنندگان در "غزوات" یا جنگ‌های تجاوزکارانه داده می‌شده است؛ به این معنا که سربازان اسلام با "شجاعتی بی‌نظیر" که به دلیل آموزش‌های ویژه‌ی این دین کسب می‌کنند، شرکت در جنگ‌های تجاوزطلبانه را "أَحَدِي الْحُسَيْنِ" [یکی از سعادت‌ها] ارزیابی می‌کنند؛ که در نهایت، تلاششان یا به پیروزی و دست یافتن به غنایم جنگی - از قبیل ثروت و قدرت و زن و " - ختم می‌شود، یا شهید شدن و رسیدن به همین برخورداري‌ها در جهان دیگر؛ به این بهانه که این غازیان [شرکت کنندگان در جنگ‌های مذهبی] پاداش این "عمل خیر" شان را از "الله" در جهان دیگر انتظار می‌کشند.

"از آن جمله است موضوع جوانان بهشتی یا غلمان که به خدمت مومنان کمر می‌بندند و دوشیزگان سپید روی و سیاه چشم یا حوریان بهشتی" که در جنت، سمّ معشوقگان مومنان را خواهند داشت" مولفان مسلمان بر روی هم بهشت را باغی مجلل و پر سایه می‌دانند؛ با رودها و نهرها و چشمه‌سارهای زمزمه کننده و درختان انار و نخل‌های بسیار" تصویر دوشیزگان زیبای بهشتی به حدی در دل‌های توده‌ی مسلمانان جای‌گیر شد و دل از ایشان برد که در مخیله‌ی نسل‌های بعدی نیز زنده ماند" (۷)

"در چنین شرایطی قبایل مختلف عرب، در زیر لوای اسلام متحد و متشکل شده بودند. و چون از لحاظ اقتصادی وضع نامطلوبی داشتند، برای بهبود وضع خود، هجوم و غارت ملل همجوار را - زیر عنوان مسلمان کردن این‌ها - وسیله قرار داده، و در پناه شعار "لنا احدي الحسنين" یا فتح می‌کنیم و غنیمت می‌بریم و یا کشته می‌شویم و به بهشت می‌رویم، با شور و هیجان کم‌نظیری به تسخیر ممالک همجوار همت گماشتند" (۸)

"اهمیت کسب غنایم در جنگ اعراب آن‌چنان بود که در بعضی از جنگ‌ها [مانند حنین] لشکریان اسلام بدون هیچ احترام و ملاحظه‌ای در برابر پیغمبر می‌ایستادند، و برای چگونگی تقسیم غنایم با محمد مجادله می‌کردند." (۹)

این وعده‌های دلپذیر در خود تازینامه و بخصوص سوره‌ی فتح هم چندین بار تاکید و تائید شده است!

"ما تو را به فتح آشکاری در عالم فیروز می‌گردانیم (فتح آیه ۱) و خدا تو را به نصرتی با عزت و کرامت یاری خواهد کرد (۳) برای آن بود که خدا می‌خواست مردان و زنان مومن را تا ابد در بهشت‌هایی که زیر درختانش نهرها جاری است داخل گرداند و گناهانشان را تماما ببخشد و این به حقیقت نزد خدا فیروزی بزرگ است (۵) و نیز خدا خواست تا همه‌ی منافقان و مشرکان را از زن و مرد عذاب کند که آن‌ها به خدا بدگمان بودند، در صورتی که روزگار بد و هلاکت برای خود آن‌ها بود، و خدا بر آنان خشم و لعن کرد و جهنم را که منزلگاه بسیار بدی است برای ایشان مهیا ساخت (۶) و سپاه زمین و آسمان‌ها لشکر خداست و خدا بسیار مقتدر و به تدبیر عالم داناست (۷) ما تو را به عالم فرستادیم که شاهد نیک و بد امت باشی و خلق را به لطف و رحمت حق بشارت دهی و از قهر و عذاب او بترسانی (۸) و هر که به خدا و رسول او ایمان نیاورد، ما هم برای آن کافران، عذاب آتش دوزخ را مهیا ساخته‌ایم (۱۳) ای رسول به اعرابی که تخلف کردند بگو: بزودی برای جنگ با قومی شجاع و نیرومند دعوت می‌شوید که جنگ کنید، تا وقتی که تسلیم شوند. اگر این دعوت را اطاعت کردید، خدا به شما پاداش نیکو خواهد داد و اگر نافرمانی کردید، چنان‌که پیش از این مخالفت کردید، خدا شما را به عذابی دردناک مجازات خواهد کرد (۱۷) خدا به شما وعده‌ی گرفتن غنیمت‌های بسیار داده که" (۲۰) و خدا باز وعده‌ی غنیمت‌های دیگری داده که هنوز از آن بی‌خبرید، و خدا از آن آگاه است (آیه ۲۱) " (۱۰)

در این نمونه‌های تاریخی، هیچ عمل غیرانسانی‌ای از سوی این مسلمانان در رابطه با حذف و کشتار دگراندیشان، همچنین تصرف کشورهای دیگر، نه تنها به حسابرسی‌ای نیازی ندارد، بلکه دروازه‌های بهشتی پر از برخورداري را هم به روی ایشان می‌گشاید؛ به همین دلیل هم خشونت این مسلمانان، ضریبی تصاعدي یافته، انگیزه‌هاشان بسیار بسیار بالاتر از مردمی است که دست بالا برای دفاع از آب و خاکی به میدان آمده‌اند که با شاهان، حکومتگران و دینورانش، ارتباط عاطفی چندانی هم ندارند و بالاترین زمینه‌های مبارزاتی‌شان، حداکثر به نوعی وطن‌دوستی تعبیر می‌شود، نه امید برای دست یافتن به "احدي الحسنين" یا غنایم جنگی در هر دو جهان!

تازینامه هم در همهی این موارد به کمک محمد و منشورِ خشونت او می‌آید و با آیاتی مقدس زمینه‌های اعتقادی این خشونت را تکمیل‌تر می‌کند. خشونتی که ابتدایی‌ترین بازتابش را در این نوشته‌ی شادروان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب به روشنی می‌توان دید!

در برابر سیل هجوم تازیان، شهرها و قلعه‌های بسیار ویران گشت. خاندان‌ها و دودمان‌های زیاد [ی] برباد رفت. نعمت‌ها و اموال توانگران را تاراج کردند و غنایم و انفال نام نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و سبایا و اسرا خواندند. از پیشه‌وران و برزگران - که دین اسلام را نپذیرفتند - باج و ساو گران، به زور گرفتند و جزیه نام نهادند.

همه‌ی این فجایع و جنایات را در سایه‌ی شمشیر و تازیانه انجام می‌دادند. هرگز در برابر این مظالم، آشکارا کسی برای اعتراضی نداشت. حد [شلاق زدن] و رجم [سنگسار کردن] و قتل و حرق [سوزاندن] تنها جوابی بود که عرب [مسلمان] به هرگونه اعتراضی می‌داد. هرکس در مقابل این فجایع و مظالم، نفس برمی‌آورد کافر و خارجی می‌شد و خونس هدر می‌گشت. شمشیر تازیان و تازیانه‌ی حکام، هرگونه صدای اعتراضی را خفه و خاموش می‌کرد. (۱۱)

در قرن هفتم میلادی ایران کشور پهناوری بود که تمام صحرای عربستان تنها بخش کوچک و بی‌اهمیتی از این گسترده‌ی امپراطوری را تشکیل می‌داد. قبل از اعراب و بعد از ایشان هم اقوام وحشی دیگری به طمع ثروت و آبادانی کشور ایران به این گسترده‌ی پهناور حمله‌ها کردند و چند صباحی این خاک دل‌انگیز را به توبره کشیدند؛ اما چند صباحی نگذشت که فرهنگ مدارا و تحمل دگراندیشان؟ ایرانی، این اقوام مهاجم را در دستگاه گوارشی خود تحلیل برد و به بخشی از ده‌ها قومیت گوناگون ایرانی این گسترده‌ی پهناور بدل ساخت. آنچه اما نباید فراموش شود این است که هیچ‌کدام این اقوام وحشی این جسارت را نیافتند که این ملت پر غرور و با فرهنگ را از خویشتن پائین‌تر قرار دهند. همین‌که شکمشان سیر می‌شد یا دوباره به قعر صحراهاشان باز می‌گشتند یا در تمدن و فرهنگ دلپذیر ایران - این مهد تمدن جهان در قرن هفتم - حل می‌شدند و به قومی دیگر از این ملت چندتوی چندپهلوی چند نژاد و متمدن تغییر می‌یافتند.

اما اعراب مسلمان را داستانی دیگر می‌بود. ایشان به دلیل آموزش‌های ویژه‌ی تنوریکی که داشتند، خود را قوم برگزیده‌ی خدا می‌شمردند که یار مسلمان سازی ملل دیگر را - به هر قیمتی - بر دوش ایشان نهاده‌اند. اجازه‌ی چپاول ثروت و شوکت و غرور سرزمین‌های دیگر هم هدیه‌ی خاص خداوند در ازای مسلمان شدن این اعراب بود. این چنین دیدگاهی که نص صریح خود پیامبر بود، این قوم ذلیل، بدبخت و گرسنه را چنان قدرت و قساوتی بخشید که در سایه‌ی آن توانستند چند قرن تاریخ خاورمیانه، حتا تا میانه‌ی اروپا را به خون کشیده، قرون وسطا را در این سوی عالم بر لبه‌ی تیز شمشیرهاشان به کشتارگاه بدل سازند. در تکامل این نگرش از زمان عمر [فاتح ایران] اسلام به برتری نژادی بسیار وحشیانه‌ای نیز آلوده شد. در همین راستا ایرانیان برای رها شدن از این‌گونه تحقیرها و چپاول‌های مستمر و مداوم و تنوریک اسلامی به جنگ‌هایی بسیار بسیار مستمر و مداوم بر علیه هر کسی که نشانی از عربیت و اسلامیت می‌داشت، کشانده شدند.

تنوری؟ لانا احدی‌الحسنین؟ که مرتباً هم از سوی متولیان اسلام، در تمام این ۱۴۰۰ سال تشدید و تاکید شده است، این روزها به شرایطی انجامیده است که آمران و عاملان ترورهای زنجیره‌ای یا پروژهای قتل‌عام درماتی؟ همچنین ترور مخالفین نظام اسلامی در خارج از مرزها یا پروژهای فرنگی‌کاری؟ مجاهدان و آمران به معروف و ناهیان از منکر تعریف می‌شوند و نه قاتلینی که انسان‌هایی را با شکنجه و ترور از حق حیاتی زندگی‌شان محروم کرده‌اند. حتا این؟ احدی‌الحسنین؟ به نوعی در قانون اساسی حکومت اسلامی فعلی در ایران هم بازتاب قانونی یافته است و دادگستری و قوه قضائیه - اگر هم بخواهد - نمی‌تواند آمران و عاملان این قتل‌ها را به محاکمه بکشاند.

بنا به گفته‌ی دادستان نظامی تهران، متهمان پرونده‌ی قتل‌ها ادعاهایی در مورد مقتولان دارند که باید بر اساس ماده‌ی ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی آن‌ها را به اثبات برسانند. [روزنامه‌ی زن، اول اسفند ۱۳۷۷] ماده‌ی قانونی مزبور می‌گوید: «قتل نفس، در صورتی موجب قصاص است که مقتول، شرعاً مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد قاتل، باید استحقاق قتل او را - طبق موازین - در دادگاه اثبات کند. بنا بر این ماده‌ی قانونی که آقای مصباح یزدی نیز با سخنان اخیرش که: «اهانتگر به اسلام باید خونس ریخته شود و محاکمه نیز نمی‌خواهد.» [پیش‌خطبه‌ی نماز جمعه‌ی تهران، ۱۲ شهریور ۱۳۷۸] برای آن؟ مبنای تنوریک و اعتقادی؟ فراهم کرده است، به قاتلین نمی‌توان به خاطر کشتن افراد مزبور ایراد گرفت؛ زیرا ممکن است در محکمه ثابت کنند که مقتولین مستحق کشتن بوده‌اند؟؟ (۱۲)

مبنای تنوریک و اعتقادی؟ ای هم که شریعتمدارانی نظیر حضرت آیت‌الله مصباح یزدی [!] برای کشتار دگراندیشان - الگو وار - در نظر دارند، به صورتی بسیار جدی و مستند، در تاریخ ثبت شده‌ی اسلام درج است و اصلاً نیازی نیست که اسلام‌گرایان مدرن و رفرمیست و اصلاح‌طلب، به تاویل یا توجیه این شیوه‌ها بپردازند.

قضیه آنقدر علنی است که حتا بر طبق يك برنامه‌ي از پیش تعیین شده؟ حاکمان شرع؟ را در پست وزارت اطلاعات و امنیت کشور یا ریاست قوه‌ي قضائیه به کار می‌گمارند؛ تا از بابت ارتکاب این جنایات، زیر عنوان فتوای مذهبی دچار مشکل مثلا قانونی نشوند. با همین ترفند، این حاکمان شرع به دلیل داشتن این عنوان، بدون هیچ‌گونه نگرانی از هرگونه بازخواستی، به هر جنایاتی که آن را بازتاب یکی از همین؟ احدی‌الحسنین؟ ارزیابی می‌کنند، دست می‌بازند.

این اظهارات که با ساختار سیاسی/تشکیلاتی وزارت اطلاعات، خوانایی و هماهنگی تام و تمام دارد، می‌رساند که متهمان [قتل‌های زنجیره‌ای] مسلمانانی معتقد به جمهوری اسلامی هستند تا بدان حد که می‌گویند در جریان عملیات حذف، با وضو شرکت می‌کرده‌اند و عملیات را با نام؟ حضرت زهرا؟ می‌آغازیدند. دیگر این که متهمان، از عناصر موثر و کارکشته‌ي منضبط و تشکیلاتی وزارت اطلاعات می‌باشند و سال‌ها در زمره‌ي؟ محارم؟ نظام امنیتی جمهوری اسلامی به شمار می‌آمده‌اند. و مأموریت‌های خطیری را در داخل و خارج از ایران به انجام رسانده‌اند. چنین عناصری، هرگز به کارهای خودسرانه و غیرتشکیلاتی دست نمی‌بازند. منطق چنین محافل و شبکه‌های نیمه مافیایی [ای] چنین ایجاب می‌کند.

در چنین ساختار سیاسی/ایدئولوژیک/تشکیلاتی [ای] است که حکم؟ حذف؟ عقیدتی/مذهبی، بایستی از سوی هرم تشکیلاتی وزیر که در عین حال؟ حاکم شرع؟ هم هست، صادر شود و از طریق یکی از معاونان وی، به مدیران اجرایی ابلاغ گردد. از این روست که تیم‌های عملیاتی، هرگز نه با وزیر در تماس بوده‌اند و نه با یکی از معاونان وزارت اطلاعات. نیازی؟ دادستان پیشین و رئیس کنونی سازمان قضایی نیروهای مسلح هم در نخستین مصاحبه‌ي مطبوعاتی‌اش تاکید کرد که متهمان با استناد به ماده‌ي ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی مدعی هستند که برای انجام قتل‌ها مجوز شرعی داشته‌اند. (۱۳)

در راستای همین نگرش به ملت، این نمونه‌ي تاریخی از یکی از مجتهدین معروف عصر ملاپرور قاجار می‌تواند انگیزه و سکوی پرش چنین جانیانی را به روشنی به نمایش بگذارد:

تکابنی، یکی از شاگردان سیدباقر شفتی در کتاب خود؟ قصص‌العلماء؟ می‌نویسد: از زمان انمهی اطهار تا آن عهد، هیچ‌یک از علمای امامیه به آن اندازه ثروت و مکننت نداشتند.؟ که شفتی داشت؟ بنا بر تحقیق عباس اقبال: شفتی از راه اغوا و زور، چنین ثروتی را گرد آورد. [همو] می‌نویسد: شفتی، متهمین [معلوم نیست به چه جرمی] را ابتدا به اصرار و ملایمت و به تشویق این که خودم در روز قیامت، پیش جدم شفیع گناهان شما خواهم شد، به اقرار و اعتراف وامی‌داشته، سپس غالبا با گریه ایشان را گردن می‌زده، و خود بر کشته‌ي آنان نماز می‌گزارده. گاهی هم در حین نماز غش می‌کرده است. [نقل از مقاله‌ي اقبال در مجله‌ي یادگار]؟ (۱۴)

پیش‌تر گفتیم که [سیدباقر] شفتی، این محصول دوران ملاپرور فتحعلی‌شاه، رفته رفته کارش بدانجا کشید که در اصفهان - با کمک انبوه لوطی‌ها و آدمکشان - ادعای استقلال کرد و حتا به نام او خطبه خواندند و سکه زدند. و تنها ایستادگی و مقابله‌ي آشتی‌ناپذیر حاج میرزا آقاسی و محمد شاه بود که او را با ذلت و خواری فروکشید. وقتی به فرمان محمد شاه، به کمک توپخانه دروازه‌های شهر اصفهان را گشودند، لوطیان پا به فرار گذاشتند و به قول يك ناظر فرنگی، مجتهد به کنجی خزید و بعضی از ملایان روانه‌ي زندان شدند و ۳۰۰ لوطی گرفتار آمدند و بدین‌گونه غائله ختم شد و اموال غصبی به صاحبان آن‌ها بازگشت.؟ (۱۵)

در رابطه با چگونگی جمع‌آوری ثروت در صدر اسلام، باید تاکید کرد که حکومت در اسلام مفهوم بخصوصی دارد که اساسا با مفاهیم مستند جاری در جوامع مدنی غرب، زمین تا آسمان تفاوت دارد. ما این تفاوت را در میزان غارت‌های متولیان اسلام حکومتی فعلی حاکم بر ایران، کم و بیش شنیده و خوانده‌ایم. مجتبی مینوی هم [لابد] برای این‌که جای شبهه‌ای در رابطه با شیوه‌ي حکومتی متولیان اسلامی باقی نگذارد، وظایف حاکمان اسلامی را این‌گونه طبقه‌بندی [!] کرده است:

بنابراین خلیفه‌ي پیغمبر [جانشین پیغمبر] فقط وظیفه‌ي دنیایی دارد و آن گرفتن زکات و تقسیم کردن غنائم و رسیدگی به مرافعه‌ي مسلمانان و تعیین حکام و لشکر فرستادن به سرکوبی متمرذین و فتح کردن نقاط تازه و اقامه‌ي حدود یعنی حد زدن و مجازات کردن کسانی است که بر خلاف احکام اسلام عمل می‌کنند.؟ (۱۶)

می‌بینیم که در این میان اساسا سخنی از آموزش و پرورش مردم، بهداشت و درمان ایشان، یا مثلا رفاه و خوشبختی امت اسلام، یا حتا سازندگی محل اقامت ایشان در دستور کار نیست و تمام وظایف حاکمان اسلامی، در سه زمینه‌ي غارت، حد و تعزیر، و جنگ با ملل دیگر خلاصه شده است. ما چنین دریافتی از اسلام حکومتی را تا همین امروز هم در کشور افغانستان و زیر سلطه‌ي طالبان افغانستان به روشنی تجربه کرده‌ایم و دیده‌ایم که مردم مسلمان افغان در پرتو الهامات این رهبران سنتی اسلام، چه فلاکتی را تجربه می‌کنند، زناشان چه سرنوشتی دارند و این حاکمان اسلامی،

به قصد صدور حکومت اسلامی‌شان به غرب کافر [!] چگونه با عملیات انتحاری، بیگناهی‌ها را از هم‌همی ملیت‌ها به قتل‌گاه می‌فرستند!

زمینه‌ی نظری این مکتب هم که چنین دست‌بازی را به شریعتمداران، برای کشتار دگراندیشان می‌دهد، دقیقاً در این آیات؟ تازیانه کریم؟ و بسیاری از آیات دیگر این کتاب آسمانی ثبت است. و نیازی هم به کشف و شهود ندارد. اتفاقاً این آیات از آیاتی است که هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن‌ها وجود ندارد و طبق آموزش‌های مفسرین تازیانه، از محکمت دینی و عقیدتی شناخته شده است.

[کافران] باید خنده کم و گریه زیاد کنند. (توبه ۸۲)

بدانید که اگر در راه دین خدا، برای جهاد بیرون نشوید، خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر را برای جهاد، به جای شما برمی‌گزیند. (توبه ۳۹)

ما [در میان مسیحیان] آتش جنگ و دشمنی را تا قیامت برافروختیم. (مانده ۱۴)

خدا هرگز کافران را هدایت نخواهد کرد. (توبه ۳۷)

محققاً بدانید که مشرکان نجس و پلیدند. (توبه ۳۸)

پس از آن‌که ماه‌های حرام درگذشت، آن‌گاه مشرکان را هر جا ببابید، به قتل برسانید، و آن‌ها را دستگیر و محاصره کنید، و هر سو در کمین آن‌ها باشید. (توبه ۵ و ۲۶)

پس اکنون از هرچه غنیمت ببابید بخورید. حلال و گوارای شما باد! (انفال ۶۹)

اگر خدا می‌خواست همه‌ی ملل و مذاهب خلق را یک امت می‌گردانید. و لیکن دائم، همه‌ی اقوام و ملل دنیا با هم در اختلاف خواهند بود. (هود ۱۱۸)

پس شما اهل ایمان، در کار دین سستی روا مدارید و کافران را دعوت به صلح نکنید! (محمد ۳۵)

با آن کافران به قتال و کارزار برخیزید، تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و خوار گرداند. (توبه ۱۴)

ای اهل ایمان، شما پدران و برادران خود را نباید دوست بدارید؛ اگر آن‌ها کفر را بر ایمان برگزینند. (توبه ۲۳)

ای اهل ایمان، با کافران از هر که به شما نزدیک‌تر است، شروع به جهاد کنید و باید کفار در شما درشتی و نیرومندی و قوت و پایداری حس کنند. (توبه ۱۲۳)

شما مومنان چون با کافران روبرو شوید، باید آن‌ها را گردن‌زنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار، دشمن را از پای درآورید. (سوره‌ی محمد، آیه‌شماره ۳)

آنانی که قائل به خدایی مسیح پسر مریم شدند محققاً کافر گشتند. (مانده ۱۷ و ۷۲)

فرقی میان جهودان و اهل کتاب، با کافران بی‌عقیده نیست. (سوره‌ی ممتحنه، آیه ۱۳)

همانا محققاً دشمن‌ترین مردم نسبت به مسلمانان، یهود و مشرکان را خواهی یافت. (مانده ۸۲)

ای مومنان با کافران جهاد کنید که در زمین فتنه و فساد دیگر نماند. (انفال ۳۹ و فرقان ۵۲)

[ای مومنان] نه شما بلکه خدا کافران را کشت و [ای رسول] چون تو تیر افکندی، نه تو بلکه خدا افکند. (انفال

هرکس با خدا و رسول او راه شقاق و مخالفت ببیماید، [بترسد] که عذاب خدا بسیار سخت است. این عذاب مختصر قتل و اسارت را در دنیا بچشید و [بدانید] که برای کافران در قیامت عذاب آتش دوزخ مهیاست. (انفال ۱۳ و ۱۴)

یهود به حیات مادی حریص‌تر از همه‌ی خلقت و حتا از مشرکان. از این‌رو هر یهودی آرزوی هزار سال عمر می‌کند و اگر به آرزویش برسد، عمر هزار سال هم او را از عذاب خدا نرهاند و خدا به کردار ناپسند آنان آگاه است. (ماده گوساله‌بقره) (۹۶)

ای اهل ایمان، چون در راه دین خدا بیرون روید تحقیق و جستجو کنید و به آنکس که اظهار اسلام کند و به شما سر تسلیم فرود آورد، نسبت کفر مدهید تا مال و جانش را بر خود حلال کنید! (نساء ۹۴)

مبادا در کار دشمنان سستی و کاهلی کنید! (نساء ۱۰۴)

با هر که از اهل کتاب [یهود و نصارا که] ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده؟ و به دین [اسلام] نمی‌گروند، قتل و کارزار کنید، تا آنگاه که با خواری و تواضع به اسلام جزیه دهند. (توبه ۲۹)؟ (۱۷)

طبرسی در تفسیر آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی توبه می‌نویسد: جزیه‌پرداز باید خود پیاده - و نه سواره - و در حالی که او [جزیه‌پرداز] ایستاده و جزیه گیرنده نشسته است؟ جزیه‌ی خود را بپردازد.؟ (۱۸)

در دیگر آیه‌ها و سوره‌های تازینامه هم از این‌گونه دستورات دینی برای کشتار دگراندیشان و شیوه‌ی جزیه گرفتن از کسانی که باورهای دیگری دارند، سخن‌ها رفته است تا جایی که این کشتارها و حذف‌ها اساساً به نوعی دستورات دینی تعبیر می‌شود و مسلمانان قشری و اصولی و معتقدین مطلع به این دین، حذف و کشتار دگراندیشان و حتا قتل آنانی را که ذره‌ای شک و تردید به حقانیت این دین و متولیان آن دارند، امری واجب و فتوای دینی صادر شده از سوی بنیانگذار این دین و تنوریسین ردیف دوم آن علی ابن ابیطالب می‌شناسند.

محدودیت‌های حقوقی اهل ذمه هم در زمان خلیفه متوکل [که از ۲۲۳ تا ۲۴۷ هجری قمری حکومت می‌کرد] تائید و تشدید شد. وی پذیرفتن اهل ذمه را به خدمات دولتی منع کرد، و کودکان ایشان را از تحصیل در مکاتب مسلمانان بازداشت، و مبلغ مالیات سرانه یا جزیه را افزود، و اهل ذمه را مجبور کرد که علامت مشخصه‌ای بر البسه‌ی خویش الصاق کنند، و بر فراز مدخل خانه‌هاشان صورت شیاطین را رسم کنند، و فقط سوار قاطر و خر شوند، و کلیساهای کنیسه‌هایی را که پس از فتح اعراب ساخته شده بود، ویران ساخت.؟ (۱۹)

ملاحظه می‌شود که وقتی [سید روح‌الله] خمینی حکم قتل عام منافقین [مجاهدین] و سپس کمونیست‌ها و بی‌دینان را در تیرماه ۱۳۶۷ صادر می‌کند، و از قاضیان و مفتیان جمهوری خودش می‌خواهد که همه را - صرف‌نظر از این که تا آن زمان چه حکمی در باره‌ی آن‌ها صادر شده - هرچه سریع‌تر حکم اعدام را در باره‌ی آن‌ها اجرا کنند، دقیقاً به حکم تازینامه عمل کرده است.؟ (۲۰)

او [سید روح‌الله خمینی] با معذرت‌خواهی از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز و با اشاره به نمونه یا به قول اسلامیان؟ اسوه مولا امیرالمومنین؟؟ مرد نمونه‌ی عالم، آن انسان به تمام معنا که ۷۰۰ نفر را در یک روز؟؟ از یهود بنی قریظه؟ از دم شمشیر گذراند، و به تبعیت از او؟ برای عمل به امر خدا؟ دادستان انقلاب را موظف کرد تا تمام مجلاتی را که بر ضد مسیر ملت است و توطئه‌گر است، تعطیل کند و نویسندگان آن‌ها را در دادگاه‌ها محاکمه کند و به دولت، ارتش و پاسداران فرمان داد که بدون مسامحه؟ فاسدها را سرکوب کنید!؟ توطئه‌گرها را سرکوب کنید؟؟ (۲۱)

بد نیست اشاره کنم که اگر در این کتاب اشاره‌ی چندانی به رفتار دیگر متولیان اولیه‌ی این مکتب - نظیر ابوبکر و عمر و عثمان - نمی‌شود، به این دلیل است که؟ شیعیان؟ و بخصوص تنوریسین‌های ایشان، برای گریز از زیر بار سنگین نمونه‌های تاریخی کشتار و رفتار خشن خلفای راشدین - چه در رابطه با دگراندیشان و چه حتا مسلمانان مخالف - پشت دیوارهای فرقه‌گرایی مذهبی‌شان مخفی شده، این نمونه خشونت‌ها را دست بالا جرّام این راهبران تعبیر می‌کنند و نه پیروی ایشان از سرور و مولا و رهبر و پیامبر محبوبشان. تاریخ هم در رابطه با رفتار خشن این راهبران اولیه و این جانشینان پیامبر - بر اساس تازینامه و سنت خود پیامبر - اسناد عجیب و غریبی دارد که در جای خود هم خواندنی و هم شنیدنی است! جانب‌تر این‌که در بسیاری از این موارد هم علی امام اول شیعیان، به عنوان مشاور اعظم ایشان، بر رفتارهای خشن اسلامی ایشان صحه گذاشته، گاه حتا از ایشان هم تندتر رفته است. مثلاً در یک نمونه‌ی تاریخی، در زمان حکومت عثمان، یکی از والیان اسلام شراب نوشیده بود. هیچ‌کس - حتا پسر خود علی که بعدها امام حسن لقب گرفت -

حاضر نبود حد شرعی را در مورد این والی متخلف به مورد اجرا بگذارد. مسعودی مولف مروج الذهب؟ پس از تشریح تمام داستان می‌نویسد:

«ولید می‌خواست از دست علی بگریزد. علی او را بکشید و به زمین زد و با تازیانه زدن گرفت. عثمان [حاکم و امیرالمومنین وقت] گفت: نباید اینطور با او رفتار کنی، [علی] گفت: وقتی فاسقی کند و نگذارد حق خدا را از او بگیرند، مستحق بدتر از این است.» (۲۲)

محمد هم به دلیل اعمال همین خشونت علی ابن ابیطالب، رفتار او را چنین توجیه می‌کند: «?? کسان از علی ابن ابیطالب شکایت داشتند و پیامبر میان ما به سخن برخاست و شنیدیم که می‌گفت: ای مردم، از علی شکایت نکنید که او در کار خدا - یا گفت در راه خدا - خشونت می‌کند.» (۲۳)

این چند نمونه‌ی تاریخی را هم به این سبب می‌آورم که نشان بدهم: محمد شخصاً یارانش را برای حذف دگرنانیشان و مخالفین سیاسی‌اش گسیل می‌داشته، به ایشان آموزش خدعه می‌داده، پس از پایان موفقیت‌آمیز عملیات هم برای ایشان دعای خیر می‌کرده، به ایشان هدیه می‌داده، گاه هم که لازم می‌شده با «تف» و آب دهان مبارکش زخم ایشان را پانسمان می‌کرده است:

«و چون عبدالله و همراهان، پیش وی [یسیر بن رزام یهودی] رفتند، سخن کردند و وعده دادند و ترغیب کردند و گفتند: «اگر پیش پیامبر خدا آیی، ترا به کار گیرد و بزرگ دارد.» و چندان بگفتند تا با گروهی از یهودان همراه آنها بیامد و عبدالله انیس وی را به ردیف خود بر شتر سوار کرد و چون به شش میلی خیبر به جایی رسیدند که قرقره نام داشت، یسیر بن رزام از رفتن پیش پیامبر پشیمان شد و عبدالله این مطلب را دریافت و دست به شمشیر برد و بدو حمله کرد و پایش را قطع کرد. و یسیر با عصایی که به دست داشت به سر او کوفت که زخم‌دار شد و هر یک از یاران پیامبر به یهودی همراه خود حمله برد و او را بکشت؛ مگر یکی که بر مرکب خود گریخت. و چون عبدالله بن انیس پیش پیامبر خدا رسید، آب دهان بر زخم وی انداخت که چرک نکرد و آزار نداد.»

« و نیز پیامبر خدا صلی الله و سلم ما بین [غزوات] بدر و احد، محمد بن مسلمه را با تنی چند از یاران خویش سوی کعب ابن اشرف فرستاد که او [کعب ابن اشرف] را کشتند. و نیز عبدالله بن انیس را سوی خالد بن سفیان بن نبیح هدلی فرستاد که عبدالله او را بکشت؟ [عبدالله پس از بازگشت از عملیات جریان را این‌گونه تعریف کرد] که آنگاه کمی با او برافتم و چون فرصت یافتم وی را با شمشیر زدم و کشتم و بیامدم و زنانش بر او ریختند. و چون پیش پیامبر رسیدم و سلام گفتم، مرا نگریست و گفت: موفق باشی؟

« گفتم: او را کشتم.»

« گفت: راست می‌گویی.»

« پس از آن پیامبر خدا برخاست و سوی خانه‌ی خویش رفت و چون باز آمد عصایی به من داد و گفت: ای عبدالله، این عصا را بگیر و با خود داشته باش!»

« گوید: و با عصا پیش کسان رفتم و گفتمند: این عصا از کجاست؟

« گفتم: این را پیامبر به من داد و گفت با خود داشته باشم.»

«گفتند: برو بپرس که عصا را برای چه به تو داد؟

« و من بازگشتم و گفتم: ای پیامبر خدای، عصا را برای چه به من دادی؟

« گفت: دادم تا به روز رستاخیز میان من و تو نشان باشد که در آن روز کسانی که عصا دارند بسیار کم‌اند.» (۲)

- ۴ - امت و امامت، دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، چاپ دهم، سال ۱۳۷۹، نشر آمون، ص ۳۵۸ تا ۳۵۹
- ۵ - همانجا، ص ۳۶۲
- ۶ - همانجا، زیر نویس ص ۳۵۹
- ۷ - اسلام در ایران، ای. پ. پطروشفسکی، ترجمه‌ی کریم کشاورز، چاپ یکم خارج، انتشارات نیما آلمان، سال ۱۹۹۸، ص ۸۲
- ۸ - تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد دوم، چاپ دوم، سال ۱۳۵۴، انتشارات سپهر، تهران، صص ۵۳ و ۵۴
- ۹ - مقدمه‌ای بر اسلام‌شناسی، جلد اول، چاپ دوازدهم، علی میرفطروس، نشر نیما، سال ۱۹۹۹، آلمان، ص ۴۴
- ۱۰ - برای ترجمه‌ی این آیه‌ها از تازینامه کوچک الهی قمشه‌ای [انتشارات کتابخانه‌ی سنایی] استفاده شده و از تفسیرهای درون پرائنتز مترجم چشم پوشی شده است.
- ۱۱ - دو قرن سکوت و مبارزه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، مطلبی برای «مهرگان؟ چهارشنبه ۱۰ آبان‌ماه ۱۳۲۹»، نقل از مهرگان، سال هشتم، شماره‌ی ۲ و ۳، تابستان و پائیز ۱۳۷۸
- ۱۲ - تاملی در ریشه‌های خشونت، فرهاد بهبهانی، مهرگان، سال هشتم، شماره‌ی ۲ و ۳، سال ۱۳۷۸
- ۱۳ - تحلیلی حقوقی از رای دادگاه نظامی در پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای، دکتر عبدالکریم لاهیجی، یکشنبه، ۹ بهمن ۱۳۷۹، نقل از بولتن اینترنتی ایران امروز.
- ۱۴ - شیعی‌گری و ترقی‌خواهی، مهدی قاسمی، چاپ پازن، امریکا، سال ۱۹۹۹، ص ۹۶
- ۱۵ - همانجا، صص ۹۶ تا ۹۷
- ۱۶ - تاریخ و فرهنگ، مجتبی مینوی، چاپ سوم، ۱۳۶۹ تهران، انتشارات خوارزمی، صص ۳۶ تا ۳۷
- ۱۷ - ترجمه‌ی آیات تازینامه از کتاب «تازینامه کریم؟ ترجمه الهی قمشه‌ای از انتشارات کتابخانه‌ی سنایی»
- ۱۸ - جوامع‌الجامع ۴۹/۲، به نقل از نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد و اسناد صدر اسلام، ص ۱۵۷
- ۱۹ - اسلام در ایران، یاد شده، ص ۱۰۵
- ۲۰ - چند نکته در باره‌ی گشتار جمعی تابستان ۶۷، باقر مومنی، به نقل از سایت اینترنتی اخبار روز، ۱۰ دسامبر ۲۰۰۱
- ۲۱ - همانجا
- ۲۲ - مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۸، جلد اول، ص ۶۹۳
- ۲۳ - تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، بهار ۱۳۶۲، جلد چهارم، ص ۱۲۷۶
- ۲۴ - تاریخ طبری، جلد چهارم، ص ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۵

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>

